

تفسیر سوره عصر (جلسه اول)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۴۰۰/۰۲/۲۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ
وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

به نام خداوند گسترده مهر مهربان

سوگند به عصر پیامبر، عصر پیدایش اسلام، (۱) که انسان در زیانکاری و سرمایه عمرش رو به تباهی است؛ (۲) مگر کسانی که به خدا و پیامبران و روز قیامت ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده و یکدیگر را به پیروی از حق سفارش کرده و به شکیبایی در اطاعت از خدا و دوری جستن از گناهان و تحمل ناگواری‌ها توصیه نموده‌اند. (۳)

شناسه و موضوع محوری سوره

سوره عصر از مختصرترین سوره های قرآن کریم است. این سوره و سوره کوثر سه آیه دارد و از این جهت از سوره مختصر هستند هر چند که سوره عصر به لحاظ تعداد گروه، گروهش بیشتر از سوره کوثر است؛ اما هر دو سوره سه آیه ای هستند.

این سوره در واقع در مقام معرفی طبیعت انسان است و راه نجات انسان از زیان ابدی و در واقع اینکه چه بکند از این طبیعت زیان بار خودش نجات پیدا بکند. همچنان که برخی از بزرگان مثل مرحوم علامه طباطبایی فرمودند این سوره در عین اختصارش و در عین حالی که چند جمله بیشتر نیست؛ اما از جامعیت ویژه ای برخوردار است و در واقع گویای خطوط کلی همه معارف اعتقادی و عملی قرآن کریم هست.

حالا این را بعدا شرح می دهیم در تفسیر آیات این سوره و می رسیم که چگونه این سوره در حالی که سه آیه بیشتر ندارد همه معارف اعتقادی و عملی را اصولش را در واقع در خود جای داده است. در اینکه این سوره مکی هست یا مدنی هست؟ عده ای گفته اند مکی است و عده ای گفته اند مدنی است اما دلیل روشن و قانع کننده ای برای اینکه این سوره لزوما مدنی است یا مکی به چشم نمی خورد. مفاد این سوره و سیاق این سوره با هر دو سازگار هست و اینکه اهمیتی در بحث ما این مساله فعلا ندارد.

آیه اول

اما تفسیر آیات این سوره. سوره را با قسم شروع می کند و العَصْر؛ یعنی قسم به زمان. اولاً معنای لغوی عصر یعنی فشردن، شیره و جوهره چیزی را گرفتن، این را می گویند عصر، عصاره چیزی را گرفتن؛ یعنی عصر. اگر به معنای مصدری باشد به همین معنا است؛ یعنی فشردن به گونه ای که شیره چیزی از او خارج شود. این معنای لغوی است.

اما در اینجا قطعاً معنای لغوی لزوماً مُراد نیست. مُراد در واقع معنای دیگری است. برخی ها گفته اند مُراد از عصر در این سوره یعنی دهر، زمانه، والعصر؛ یعنی قسم به دهر، قسم به زمانه. برخی ها گفته اند مُراد از عصر در اینجا یک دوره خاصی است، قسم به یک دوره خاصی. اگر در واقع این الف و لام را الف و لام عهد نگیریم دوره ها منظور است. اما اگر بگوییم الف و لام، الف و لام عهد است؛ یعنی قسم به یک زمان خاص به یک برهه خاصی از تاریخ و از زمان.

برخی ها گفته اند مُراد از عصر در اینجا نماز عصر است؛ چون نماز عصر خیلی اهمیت دارد در واقع قرآن به این قسم خورده است. برخی ها که تعداد زیادی از مفسران را شامل می شود براین نظریه و در این عقیده هستند که مراد از عصر دوره بعثت پیامبر بزرگوار اسلام هست. والعصر یعنی قسم به دوره بعثت پیامبر اکرم، قسم به زمان بعثت پیامبر بزرگوار اسلام.

عرض کردیم که این نظریه اخیر طرفداران جدی دارد. از فخر رازی گرفته به بعد هم مفسران شیعه و هم مفسران اهل سنت از این دیدگاه جانبداری کردند و هر کدام دلایلی دارند. فخر رازی دلایلی دارد برای این در واقع ترجیحی که در اینجا دارد و اینکه عصر را در واقع تفسیر می کند به عصر پیامبر بزرگوار اسلام. یک دلیلی هم مرحوم علامه طباطبایی دارد. حالا هر دو را عرض می کنیم تا به یک نتیجه ای برسیم.

فخر رازی می فرماید که از آیات قرآن کریم استفاده می شود که پیامبر بزرگوار اسلام یک منزلت فوق العاده ای در نزد خداوند متعال دارد؛ به همین خاطر خداوند متعال از جنبه های مختلفو گوناگون به پیامبر بزرگوار اسلام قسم می خورد. مثلاً در آیه ای در سوره حجر آیه ۷۲ خداوند متعال می فرماید که: لَعْمُرْكَ إِنِّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ. یعنی دارد به جان پیامبر اکرم قسم می خورد. قسم به جان تو ای پیامبر.

در سوره بلد قسم می خورد به آن محلی که پیامبر اکرم در آن زندگی می کند لِأَقْسِمِ بِهَذَا الْبَلَدِ و انت حل بهذا البلد؛ در این سوره می فرماید خداوند متعال میفرماید من قسم میخورم به این شهر، یعنی به شهر مکه.

چرا؟ چون تو در او هستی. قسم می خورم به مکه ای که تو در آن سکونت داری. تو در آن اقامت و سکنا داری، قسم می خورم به مکه در حالی که تو در آن سکونت داری.

در واقع خداوند متعال در سوره بلد می خواهد بگوید که اگر من به مکه قسم می خورم به خاطر توست، اگر به شرافت مکه قسم می خورم به خاطر توست. یعنی تو هستی که به مکه شرافت می دهی، اصلاً مکه برای تو آفریده شده است. مکه ساخته شد، کعبه ی خدا ساخته شد، آفریده شد تا تو بیایی. تا تو مبعوث بشوی. پیامبر بزرگوار الهی حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت اسماعیل علیه السلام را آورد در این سرزمین و خانه خدا را ساخت؛ چون بنا بود تو در ذریه او قرار بگیری.

بنابراین اگر به مکه قسم می خورم به خاطر توست، به خاطر اینکه تو در این مکه سکونت داری. چون در این سوره بلد به مکان و محل اقامت پیامبر اکرم قسم خورده و در سوره عصر به زمانی که پیامبر اکرم در آن زمان قرار دارد، به دوره بعثت پیامبر اکرم قسم خورده است. این سه قسمی که درباره پیامبر بزرگوار اسلام است یک ارتباطی با هم پیدا می کنند و نشانگر آن منزلت ویژه پیامبر بزرگوار اسلام در نزد خداوند متعال هست.

اما مرحوم علامه طباطبایی دلیل دیگری دارند؛ چون ایشان در تفسیر المیزان دو نوع تفسیر دارند در عین حالی که تفسیرشان، تفسیر قرآن به قرآن هست، دو نوع تفسیر دارند؛ از یک منظر تفسیرشان، تفسیر ساختاری است یعنی آیات یک سوره را با توجه به پیوندی که با هم دارند و ارتباطی که با هم دارند، تفسیر می کنند و همزمان آیات سوره را با تکیه بر آیات دیگر سوره ها تفسیر می کنند.

ایشان با این نگاه ساختاری می خواهند بفرمایند که در نگاه ساختاری یکی از مبانی تفسیر ساختاری و روش تفسیر ساختاری این هست که صدر و ذیل سوره ها با هم پیوند معنایی دارند و آیات میانی سوره هم با صدر و ذیل یک پیوند معنایی دارد. چون چنین مبنايي ایشان دارد و اصولاً روش ساختاری بر چنین مبنايي استوار است علامه طباطبایی می فرماید که بین قسم خوردن به عصر و آیات بعدی باید یک پیوند معنایی باشد.

چون آیات بعدی دارد در واقع آن اصول کلی بعثت پیامبر اکرم را بیان می کند و تبیین می کند، پس قسم هم باید قسم به عصری باشد که آن عصر، عصر ایمان است، عصر قرآن است، عصر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه هست. می فرماید چون در آیات بعدی دارد تبیین می کند بعثت پیامبر اکرم را، پس مراد از عصر در صدر سوره هم باید عصر پیامبر اکرم باشد تا اینطوری پیوند آیات سوره با هم دیگر حفظ بشود.

در هر صورت چه دلایل فخر رازی را بپذیریم و بپسندیم و چه دلیل مرحوم علامه طباطبایی را بپذیریم، این نظریه نسبت به نظریات دیگر در واقعه معقول تر و مجلّل تر است. مستحضر هستید که بر اساس برخی از روایات فرمودند مراد از عصر یعنی عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. این هم ایرادی ندارد چون عصر وجود مقدس امام عصر دامنه و ادامه عصر بعثت است. عصر نبوت است. امامت در واقع دامنه نبوت پیامبر بزرگوار اسلام هست.

ظهور کامل، شکوفایی کامل بعثت پیامبر اکرم در عصر ظهور اتفاق می افتد بنابراین این بُعدی ندارد که بگوییم آن روایاتی که تحقیق کردند والعصر بر عصر ظهور دلالت دارد، این تطبیق، تطبیق منطقی نیست. البته از باب تطبیق است. بیان مصداق است نه از باب تفسیر معنایی و محتوایی.

آیه دوم

الانسان

در آیه بعد می فرماید که **انّ الانسان لَفی خُسْرٍ**؛ برخی الف و لام را در اینجا الف و لام استغراق گرفتند؛ یعنی همه انسان ها. برخی الف و لام را الف و لام جنس گرفتند، یعنی طبیعت انسان، جنس انسان، ماهیت انسان که البته به لحاظ نتیجه فرقی نمی کند که **شما الف و لام را استغراق بگیریید**؛ یعنی تک انسان ها در خسارت و زیان هستند و چه بگویید؛ نه، **الف و لام جنس است**؛ یعنی طبیعت انسان ها در خسران ها هستند. این نتیجه را می دهد. چون اگر طبیعت انسان در زیان کاری و در خسران باشد، تک تک افراد انسان هم در زیان کاری هم هستند چرا؟ چون طبیعت انسان در تک تک افراد انسان ظهور دارد و وجود دارد. اگر طبیعت در زیانکاری باشد تک تک افراد انسان ها هم در زیانکاری خواهند بود.

خسر

خُب این آیه می فرماید که **لَفی خُسْرٍ** یعنی در درون خسر هستند، در درون زیانکاری هستند. انگار زیانکاری و خسارت احاطه کرده طبیعت انسان را و انسان در طبیعت او قرار گرفته و راه گریزی خود انسان به ما هو انسان از این زیانکاری و از این خسران ندارد.

حالا باید واژه خسران را در قرآن یک تحلیل اجمالی کنیم و بعد ببینیم مراد این که طبیعت انسان در خُسْران است یعنی چی؟ یعنی اصولاً چرا طبیعت انسان در خُسْران است؟ یا چرا تک تک افراد انسان ها از آغاز خلقت تا روز قیامت در خسران هستند؟

خُسْر و خُسْران و واژگانی که همنوا هستند با این واژه، به معنای نقصان و زائل شدن سرمایه است. اگر سرمایه کسی، مالُ التَّجَارَه یک تاجری در معاملاتی که انجام می دهد، در فعالیت هایی که می کند سرمایه اش از بین برود می گویند این دچار خُسْران شد، دچار زیان شد. قرآن می خواهد بگوید شما انسان ها یک سرمایه ای دارید این سرمایه تان در حال خُسْران و از بین رفتن و در واقع نابودی هست. مگر اینکه خودتان را نجات دهید، مگر اینکه از طریقی خودتان را از این خسارت خارج بکنید.

واژه خُسْران را خداوند متعال در قرآن کریم در زبان ها و در نقصان های مادی و دنیوی به کار نبرده است. یعنی در چندین آیه به واژه خُسْران، خاسرون، خاسرین، آخسرین و دیگر مشتقات به کار رفته در آن اشاره دارد و در همه این موارد خُسْران، در خُسْران مادی سرمایه مادی و پول و ثروت نیست. همه اینها در زبان های معنوی و در زبان های روحی به کار رفته است.

قرآن کریم در مواردی که می خواهد نقصان مالی را بیان بکند یا نقصان در بدن را یا نقصان در دیگر شئون مادی و زندگی دنیوی را بیان بکند از واژگان دیگری استفاده می کند؛ مثلاً واژه **ضُرّ** را استفاده می کند. از واژه **مُصِيبَت** استفاده می کند. **ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ يَا وَ مَا أَصَابَكُم مِّنْ مُّصِيبَةٍ يَا وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الثَّمَرَاتِ.** دو واژه با واژه **ضُر** با واژه **مُصِيبَت** این نقصان ها و ضررهای جسمانی و مادی را بیان میکند.

اما ضررهای روحی و معنوی را با این واژه خسْران قرآن کریم هم در این سوره هم در دیگر سوره ها بیان کرده است. پس قرآن در این آیه می خواهد بگوید که شما در یک خسْران و زیان معنوی هستید. در یک خسْران و زیان روحی هستید. به بیان دیگر شما یک سرمایه فرامادی دارید، یک سرمایه و استعداد فرا دنیوی دارید، فراحسی دارید. این سرمایه را در واقع باید زیادش بکنید، باید به فعلیت برسانید، باید شکوفایش بکنید، باید چند برابرش بکنید.

اما اگر این کار را انجام ندهید این سرمایه معنوی تان و این استعدادهای معنوی و فرامادی تان از بین می رود و شما دچار خسارت می شوید. این نکته ای است که قرآن کریم در این آیه و آیات مشابه می خواهد به ما بفرماید.

آیه سوم

خُب حالا این سرمایه مادی، این سرمایه معنوی، این استعدادهای فرامادی ما را به چی باید برسانند؟ اگر با به کارگیری اینها به چه چیزهایی نرسیم خسارت زده هستیم و از نظر قرآن کریم خاسر هستیم؟ آیات بعدی را بیان می کنیم چون در آیات بعدی می فرماید **الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** تا آخر در واقع می خواهد بفرماید

که مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام می دهند و دو ویژگی بعدی را دارند. اینها به یقین دچار خسارت نمی شوند. اینها سرمایه معنوی و روحی شان که از بین نمی رود؛ بلکه چند برابر می شود.

خب پس باید ببینیم که این ایمان و عمل صالح چی به ما می دهد و به رسیدن به چه چیزی از این طریق را قرآن کریم سود می داند و محروم شدن از چه چیزی را خداوند متعال در واقع زیان و خسران میدانند؟

در آیه ۹۷ سوره نمل در واقع پاسخ این پرسش داده شده است می فرماید : **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.**

هر کس که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام بدهد چه مرد باشد و چه زن، ما یک زندگی و حیات طیبه ای به او می دهیم، یعنی ایمان و عمل صالح شما، شما رابه حیات طیبه می رساند.

در واقع سوره والعصر می خواهد به ما این را بگوید که شما یک استعدادی دارید برای رسیدن به حیات طیبه. یک قوایی دارید، یک نیرویی دارید خدادادی که آن را اگر به کار بگیرید شما را در واقع به سود حیات طیبه می رساند. اگر اینکار را نکنید از حیات طیبه محروم می شوید و محروم شدن از حیات طیبه از نظر قرآن کریم بدترین خسارت هست.

خب حیات طیبه چیست؟ که ایمان و عمل صالح ما را به او می رساند و ما را از این خسارتی که در سوره عصر در واقع بیان می کند نجات می دهد؟ یک بیان زیبا و عمیقی مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه دارند بنده بیان ایشان را با دیگر بیاناتی که دارند و نکاتی که از دیگر آیات هست عرض می کنیم تا روشن بشود که خسارت چیست، انسان های خسارت زده در واقع از چه چیزهایی محروم شدند؟ به چه سودی نرسیدند؟

مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که خداوند متعال در سوره نمل و در این آیه نمی فرماید که اگر مومن باشید و عمل صالح انجام بدهید ما حیات تان را طیب می کنیم. فرمود فلنحیینه حیاتا طیبه. فرق این دو جمله در این است اگر این آیه میگفت **حیاته**، یعنی همین حیاتی که دارید، همین زندگی مادی که دارید ما این را طیب می کنیم. همین زندگی مشترکی که شما با کافران دارید؛ یعنی همین حیات حیوانی، همین حیات در واقع مادی و دنیوی مشترک میان شما و کافران را طیب می کنیم. یعنی حیات مادی شما می شود طیب و حیات مادی کافران دیگر طیب نیست.

ولی قرآن این بیان را ندارد فرمود **حیاته**. فرمود فلنحیینه **حیاه طیبه**. **نحیی** از **احیا** است. **احیا** یعنی زنده کردن. زنده کردن بعد از مرده بودن است. موجود مرده را **احیا** می کنند، موجود زنده که **احیا** نمی شود. در واقع سوره نمل می خواهد به ما بگوید که ای انسان ها هر چند حیات مادی و طبیعی و حیوانی

دارید؛ اما نسبت به یک حیات حقیقی دیگر شما مرده هستید، شما فاقد آن حیات هستید. اگر شما ایمان و عمل صالح داشته باشید ما یک حیات جدیدی به شما می دهیم که این حیات هم حیات جدیدی و متفاوت است از آن حیات قبلی که داشتید قبل از ایمان و هم طیب هست.

بعد مرحوم علامه طباطبایی می فرمایند که حیات با روح تلازم دارد؛ یعنی هر جا حیات است باید یک روحی باشد. چون روح هست که مبدا حیات است. روح است که منشا و عامل حیات است. پس اگر مومن در اثر ایمان و عمل صالح در واقع یک حیات جدیدی را دریافت می کند، احیا می شود؛ یعنی خداوند متعال یک روح جدیدی به او می دهد که آن روح جدید در واقع مبدا آن حیات طیبه جدید هست.

بعد علامه می فرماید که حُب این بیانی را که ما گفتیم از دیگر آیات می شود استفاده کرد مثل آیه ۲۲ سوره مجادله می فرماید: **لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ.** کسانی که دارای ایمان می شوند و به ایمان می رسند اولاً ما ایمان را در دل های آنها تثبیت می کنیم. کتاب در اینجا به معنای تثبیت شدن است؛ به معنای استوار شدن است؛ به معنای مستقر و محکم شدن است.

اولاً ایمان در دل های آنها محکم و مستقر می شود. بعد که ایمان مستقر شد، ما آن مومن را با یک روحی تایید می کنیم **وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ**. با یک روحی این مومنی که به ایمان مستقر رسیده است او را تایید می کنیم، او را در واقع موید می کنیم، او را یاری می کنیم. این روحی که به مومن می دهد مرتبه بالاترش همانی است که به روح القدس تعبیر کرده است که ما به انبیا می دهیم مثل آیه ۸۷ سوره بقره که درباره حضرت عیسی است **وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ** ما حضرت عیسی که روح انسانی داشت، روح طبیعی داشت یک روح دیگری به او دادیم به نام روح القدس. او را با روح القدس تایید کردیم. (**وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ**). اما مومنان چون به مرتبه عصمت و نبوت نمی رسند دیگر با روح القدس تایید نمی شوند با یک روحی که مرتبه پایین تر از روح القدس هست در واقع تایید می شوند که در سوره مجادله فرمود **وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ** (**لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ**

أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَدَخَلَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

یک بابی را مرحوم کلینی در اصول کافی در کافی باز کرده مراجعه بکنید. در این باب فرموده باب الارواح التي في الانبيا و الاوليا؛ ارواحی که در اولیا و انبیا هست. در آنجا می فرماید که در انبیا و اولیا پنج روح است. بعد در مومن چهار روح است. یکی از آن روح ها همین روح الایمان هست. که در روایات آمده است. دیگه وارد شرح و تفصیل این روایات نمی شویم. اینکه فرمود در پیامبر و امام پنج روح است؛ در واقع نه اینکه پنج روح مجزا هست؛ بلکه به این معنا است که پنج روحی که یکی ارتقا یافته قبلی است و یکی کمال قبلی است. یک روح است که پنج شان دارد، پنج ویژگی دارد.

در این آیات هم می فرماید که ما به مومنی که حیات طیبه می دهیم در واقع یک روحی می دهیم، یک روح جدیدی می دهیم. بعد مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه می فرماید هر جا روح هست، آگاهی است و توانمندی و عمل اختیاری و ارادی است. اصولا مبدا آگاهی و شعور و معرفت روح هست. هر جا روح نباشد معرفت و آگاهی نیست. هر جا روح نباشد عمل و اقتدار و قدرت بر عمل نیست.

پس اگر به مومن روح جدیدی می دهیم یعنی در او یک مبدایی ایجاد می شود، یک نوری، یک روحی ایجاد می شود که مبدا یک آگاهی های ویژه ای است. مبدا یک توانمندی های دیگری هست. یعنی چی؟ یعنی مومن در اثر دریافت این مرتبه از روح یک حقایقی را می بیند و می شنود که دیگر انسان ها نمی بینند، دیگر انسان ها نمی شنوند. یک محبت و شوقی به مبدا هستی پیدا می کنند که دیگران نه تنها این شوق و عشق را ندارند؛ بلکه از درکش هم عاجز هستند. یک کوشش ها، یک قدرت هایی بر اعمالی پیدا می کنند که کافران از درک آن هم در واقع عاجز هستند.

این حیات طیبه از نظر قرآن کریم یک قُرب و پیوندی هم با خداوند متعال و صفات خداوند متعال دارد. لذا در سوره فاطر آیه ۱۰ فرمود **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**. به سوی خدا بالا می رود کلمه طیب یعنی روح مومن و عمل صالح این گونه مومن را بالا می فرستد. **(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ).**

پس در سوره فاطر فرمود این مومن با این ایمان و عمل صالحی که دارد و این روحی که خداوند متعال در او ارتقا می دهد و ایجاد می کند این به سوی خدا صعود می کند؛ یعنی قُرب ویژه ای به خداوند متعال پیدا می کند. و

در اثر این قرب نور خدا را می بیند، حکمت خدا را می بیند، یک دریافت عمیق و ویژه ای؛ نه دریافت مقطعی و استدلالی و قولی؛ بلکه یک دریافت ویژه ای، یک دریافت شهودی از رحمت خدا، رافت خدا، عظمت خداوند متعال پیدا می کند و به یک لذات معنوی و آرامش معنا داری می رسد که در واقع دیگران نمی رسند.

مومن در این مرتبه نه اینکه دردهای مادی را ادراک نمی کند، رنج را ادراک نمی کند، کمبودهای مالی یا جسمانی را ادراک نمی کند، نه، اینها را ادراک می کند؛ چون انسان هست بالاخره. اما هیچ وقت آن آرامش اش، آن لذتی که از ایمان خودش و از بندگی خودش می برد، آن لذت و بهجت ایمانی در واقع تحت الشعاع این نقصان های مادی قرار نمی گیرد.

این نکاتی است که در واقع از بیانات مرحوم علامه طباطبایی می شود در ذیل این آیه استفاده کرد. مجموع این آیات در کنار آیه مورد بحث ما **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** این شد که در واقع این خسرانی که قرآن کریم می خواهد بگوید که طبیعت انسان ها در آن هستند؛ یعنی محروم شدن از حیات طیبه با این ویژگی هایی که عرض کردیم.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ یعنی هیچ انسانی از این خُسران نجات پیدا نمی کند، هیچ انسانی نمی تواند خودش این استعداد و قوه به معنای فلسفه و قوه رسیدن به حیات طیبه را در خودش به فعلیت برساند. هیچ انسانی نمی تواند نجات پیدا بکند؛ مگر کسانی که تاسی می کنند به دین که این را در آیات بعدی در واقع بیان می کند.

چون فرصت نیست بخواهیم وارد توضیحات بعدی بشویم فکر کنم تا همین حد کافی باشد ادامه بحث ان شاء الله برای جلسه بعد.

و صلی علی محمد و اله الطاهرین.